

هاینریش بل

---

---

# سیمای زنی در میان جمع

---

---

ترجمه  
مرتضی کلاتریان



قهرمان اصلی، در این قسمت، یک زن آلمانی ۴۸ ساله است. قد او یک متر و هفتاد و یک سانتی متر و وزن او در حدود شصت و هشت کیلو و هشت صد گرم است؛ یعنی با اختلاف سیصد یا چهارصد گرم، وزن ایده آل برای چنین قدی. رنگ چشمانش چیزی است بین آبی تند و سیاه. انبوه موهای براق و بلوندش، که کمی به خاکستری می زند و او آنها را به روی شانه هایش افشان می کند، به سرش حالتی می دهد که گویی کلاهی طلایی بر تارکش گذاشته باشند. این زن لنی فایفر نام دارد. نام خانوادگی پدری اش گرویتن است، او سی و دو سال تمام، البته با چند تا قطع و وصل، به امر عجیب و غریبی اشتغال داشت که در عرف متداول و مرسوم به آن «کار» می گویند: در ابتدا، پنج سال به صورت کارمند غیرمتخصص در مؤسسه پدرش و بعد، بیست و هفت سال تمام، به عنوان کارگر غیرمتخصص در امر گل آرایشی، نزد سایرین. بعد از این که، در اوج تورم، تنها دارایی غیرمنقولش را که عبارت از خانه باشکوهی بود و در مرکز

شهر جدید قرار داشت و چهارصد هزار مارک می‌ارزید، از روی دست و با چلفتی به ثمن‌بخس می‌فروشد، بدون دلیل قانع‌کننده‌ای - نه پیری و نه مریضی را می‌تواند عنوان کند - کارش را رها می‌کند، به طوری که در حال حاضر تقریباً درآمدی برای گذران زندگی ندارد. دوران شوهرداری او بیش از سه روز طول نکشیده است: در سال ۱۹۴۱، به مدت سه روز، زن یک افسر جزء ارتش آلمان می‌شود که ثمره آن حقوق و وظیفه ناچیزی است که تاکنون هیچ‌گونه تغییری در میزان آن داده نشده است. در حال حاضر به طور قطع می‌توان گفت که لنی - نه تنها از لحاظ مالی - بلکه از جمیع جهات در وضع بسیار دشواری قرار دارد، مخصوصاً از وقتی که پسر محبوبش در زندان به سر می‌برد.

اگر لنی موهایش را کوتاه کند و به رنگ خاکستری درآورد، به نظر زن چهل ساله‌ای می‌آید که خوب مانده باشد؛ حال آن‌که با بلند و افشان کردن آن‌ها، تضادی را که بین آرایش مو به سبک جوان‌ها و صورتی که دیگر جوان نیست ایجاد می‌شود نمایان‌تر می‌سازد؛ به طوری که هر کس به او نگاه کند دست‌کم پنجاه سال را به او می‌دهد. البته سن واقعی او همین است، اما او با این نوع آرایش نه تنها این شانس را از دست می‌دهد که کم‌سن و سال‌تر جلوه کند، بلکه باعث می‌شود تا مردم به او به صورت یک زن بلوند رنگ و رورفته‌ای نگاه کنند که در جست‌وجوی شهوت‌رانی و خوشگذرانی است. لنی، در بین همسن و سال‌هایش، شاید تنها زنی باشد که هنوز هم می‌تواند مینی ژوپ بپوشد: ساق‌ها و ران‌ها، بدون آن‌که سیاهی رگی در آن‌ها خودنمایی کند، همچنان سفت و محکم باقی مانده‌اند، با وجود این، درازای دامن‌های لنی همان درازای دامن‌هایی است که در سال ۱۹۴۲ مد روز بوده است و این به خاطر آن است که لنی فقط همان دامن‌های قدیمی خودش را می‌پوشد. لنی ترجیح می‌دهد که جلیقه‌ای از جنس تریکو و پلور بپوشد که البته با توجه به بزرگی پستان‌هایش - حقاً - کمی با اخلاق متداول سازگار نیست. مانتوها همان

مانتو‌هایی است که در جوانی، زمانی که والدینش هنوز صاحب پول و پوله‌ای بودند، می‌پوشید: جنس آن‌ها معمولاً از تونیدی ظریف و به رنگ‌های خاکستری و سرخ، سبز و آبی، سیاه و سفید، آبی آسمانی (یک‌دست) است. وقتی خوشش بیاید که سرش را بپوشاند، به‌سادگی یک روسری معمولی را زیر چانه‌اش گره می‌زند. اما کفش‌ها، همان کفش‌هایی است که در سال‌های بین ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ آدم اگر پول کافی داشت می‌توانست بخرد و به آن‌ها کفش‌های «پارهنشدنی» نام داده بودند.

لنی، از لحاظ آرایش مو، به خاطر این‌که تحت حمایت مردی نیست و مردی هم طرف مشورت او قرار ندارد، دچار یک توهم دائمی است. گناه در این‌جا به گردن یک آینه قدیمی است که به سال ۱۸۹۴ تعلق دارد و بدبختانه - از نظر لنی - از بلایای دو جنگ هم مصون مانده است. لنی هرگز به آرایشگاه نمی‌رود، به سوپرها هم، که این‌همه آینه دارند و آدم مرتب می‌تواند خودش را در آن‌ها ورنانداز کند، سری نمی‌زند، چون خریدهای خودش را از بقالی کوچکی می‌کند که همین روزها تاب تغییراتی را که در بافت شهر به وجود خواهد آمد نخواهد آورد و از بین خواهد رفت. بنابراین سرنوشت او به دست همین آینه قدیمی است که حتی مادر بزرگش گرتا برکل، در همان زمان که زنده بود، می‌گفت که آن‌قدر خوب او را نشان می‌دهد که دچار توهم می‌شود. طرز آرایش موی لنی یکی از علل مهم ناراحتی‌هایی است که برایش ایجاد شده است؛ و با این‌که لنی مرتب خودش را در آینه نگاه می‌کند معلوم نیست چرا هرگز به خاطرش خطور نکرده است که بین این دو رابطه‌ای برقرار کند. تنها چیزی که او حس می‌کند دشمنی روزافزونی است که چه در درو همسایه و چه در کوچه و خیابان با آن روبه‌رو است. در این چند ماهه آخر، لنی مرتب تعدادی ارباب‌رجوع از جنس مذکر داشته است: کارمندان مؤسسات اعتبارات و وام‌که، به علت بی‌جواب ماندن نامه‌هایشان از جانب لنی، شخصاً مراجعه کرده‌اند تا آخرین اخطارها را به رؤیت او برسانند؛

کارکنان دفاتر کارگزاران قضایی؛ و بالأخره مأموران اجرا برای ضبط و توقیف اموال و اثاثیه. و از طرف دیگر، چون لنی سه‌تا از اتاق‌هایش را مبله به کسانی اجاره می‌دهد که گاه‌گاهی تغییر مکان می‌دهند، به همین جهت تعدادی از ارباب‌رجوع‌های او مردهای جوانی هستند که در جست‌وجوی سقمی‌اند تا در زیر آن زندگی کنند. بعضی از مراجعین - بیشتر اوقات ناخواسته - خیلی هم آتش اشتیاق و شهوتشان تند بوده... البته بدون آن‌که موفقیتی در نزد لنی کسب کنند. اما، هیچ‌کس منکر این نیست که تا چه حد این عشاق دست به سر شده، لاف‌زن و گزافه‌گو می‌شوند و چطور از موفقیت خود - که هرگز به دست نیامده است - با آب و تاب داد سخن می‌دهند؛ نتیجه معلوم است: در اندک مدتی آبرو و اعتباری برای لنی باقی نمی‌ماند.

نویسنده هیچ وسیله کشف و جست‌وجوی خصوصی و مستقیم، برای تحقیق در اطراف زندگی جسمانی و روحانی و عاشقانه لنی، در اختیار ندارد؛ اما از ناحیه او هر اقدامی که برای جمع‌آوری آن‌چه به آن مشاهدات عینی می‌گویند - محققاً هر اقدام - لازم بوده است و به زندگی لنی مربوط بوده، انجام گرفته است (شهود و مطلعین قضیه به‌موقع خود نام برده خواهند شد!). بنابراین اطلاعات جمع‌آوری شده در این‌جا بدون خدشه است - یا به احتمال قریب به یقین بدون خدشه است. لنی زنی آرام و محجوب است، و حال که دو صفت غیرجسمانی او را برشمردیم بهتر است دوتای دیگر را هم به آن‌ها اضافه کنیم: لنی نه زن کینه‌جویی است و نه اهل توبه و ندامت. در حقیقت، فقدان احساس ندامت در او به حدی است که مسخره به نظر می‌آید که درباره «کمی» یا «زیادی» آن بحث کنیم. خیلی ساده این احتمال وجود دارد که او اصلاً نداند که ممکن است چنین احساسی وجود داشته باشد. ظاهراً در این مورد - و در سایر موارد - آموزش و پرورش مذهبی ابداً اثری در او نداشته است: به هر